

الفدا قسم بالفقدم که می‌کند بعد از شیطه مقام  
 اورا می‌برند و فریاد یا لیتنی کنست معکم تا فوز فوزا غنما  
 برآورند باری در خصوص دعوی قتل ملاحظه نمایند  
 اگر سبب بغضای عظیم باشد و شهودی در میان نباشد  
 و سبب فصل و افتراق گردد تعرض نمایند ولی در  
 اوقات او و ذکر مصائب و شهادت او باید <sup>بیان</sup> نمود  
 در نهایت تاثیر باشد آن روح مجرد ان نور چشم  
 و ان علم شخیص و آن ایقان مصطور از جو و فدا <sup>بیان</sup>  
 بلکه سالار سپاه جانبازانست از آن روز که جام  
 رفیق رحیق محبت است نوشید جان و زبان تن  
 در سبیل آبی قربان نمود و هر روز آرزوی نوشیدن  
 این قدح پرسترت را می‌فرمود ای کاش قطره بکام

ما میرکت وللا زخمن من کاس الکارم نصیب والبهما  
علیه یوم ولد ویوم شهده فی سبیل اللدع  
هو الله

کلمه مبارک  
بند کوب  
هو الله جناب کاسه عطا ندر عمیره امانه الله الیهم

ای صادقم ای صادقم  
جانم اوله قربان شکا  
علم الیقین در ابتدا  
حق الیقین در انتها  
ای صادقم ای صادقم  
جنتلی نخل باسقم  
جانم اوله قربان شکا  
شام و سحر مالان ایدن  
چون عاشق یزدان ایدن  
مغفله نور بارقم جنتی نخل باسقم  
کوز لر اوله کرمان شکا  
عین الیقین در ابتدا  
بونلر اولوب حاصل شکا  
مغفله نور بارقم  
کاشند و مرغ ناطقم  
کوز لر اوله کرمان شکا  
هر نیمه شب کرمان ایدن  
یا نعین یوزک نوران ایدن



آورد و آنچه از امهوی در کتب خوب اخیر که با ایشان  
 تسع شئون مرقوم شده بود ملاحظه فرمائید اشاره  
 بشهادت شده از انجمله این بیت ترکی دلبر  
 جانانه جانی فدا گیم که ایدر شاه شهیدان اولور  
 لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل انهم  
 عند ربهم یرزقون باری آن مرغ سر از این بوم  
 بر پرواز نمود و بیبال و پر شهادت کبری قصد شناسا  
 ملکوت اهی فرمود آن تیر چون صغیر سبب طیران  
 گشت و آن زخم مرهم دل آن مشتاق کردید آن  
 اسیر چران و حرمان در محضر سزیدان مستقر ایست  
 و آن سوخته اش فراق بو شاق رب می شاق راه یافت  
 مؤمن بنقبت اولی بود و موقن کیمبال اهی از سپایه

پیمان بر سر مست بود و از شهر عهد کامی شیرین کرد  
 و از اشراق نور عیاق رخی روشن داشت و تا  
 نفس اخیر آرزوی تیر و شمشیر در راه جمال منیر داشت  
 فنعم مقام المستشهدین امید از لطف رب مجید  
 چنانست که کل باین حسن خاتمه موفق گردند و  
 انبھاء علیک ع

هو اللہ

یا اجباء اللہ و ابناء ملکوت اللہ ان السماء الجدیة  
 قد اتت وان الارض الجدیة قد جاءت والمدنة  
 المقدسة اورشليم الجدیة قد نزلت من السماء من  
 عند اللہ علی ہیئۃ حوریۃ حسناء بدیعة فی احوال  
 فریة بین رببات احوال مقصورة فی انکام مہیا

مروانہ جبار اللہ فی امرک  
 عیسیٰ بن ماریہ

للوصل والنادى ملائكة الملا: الأعلى بصوت عظيم  
 زمان في آذان أهل الأرض والسماء والمؤمن هذه يدته  
 الله ومسكنه مع نفوس زكاته مقدسة من عباده  
 وهو سيكن معهم فأنتم شعبهم وهو الهنم وقد  
 مسح دموعهم وأود شموهم وفرح قلوبهم وشرح  
 صدورهم فالموت قد انقطعت أصوله وأخران  
 والضحى والتصبح قد زالت شئونه وقد جلس ملك  
 الجبروت على سائر الملكوت وجد كل صنيع غير  
 مسبوق أن هذا هو القول الصدق ومن صدق  
 من بؤبؤ يوحنا التيس حديثاً هذا هو الف والياء  
 وهذا هو الذي يروي العليل من ينوع الحيرة وهذا هو  
 الذي يشفي العليل من درياق النجاة من يؤيد الغيب

من هذا الملكوت هم من عظم الوارثين للمسلمين و  
 القديسين فالرب له الله ومهوله بن عزيز فابشر  
 يا اجباء الله وشعبه ويا ابناء الله وخرابه وارفتوا  
 الأصوات بالتهليل والتسبيح للرب المجيد فان  
 الأنوار قد سطعت وان النام قد ظهرت وان  
 البحر قد تموتت وقدفت بكل دية ثمين عار

هو الله

ای دوستان الهی اکندند که نسیم شکبار و شمسه عنبر  
 از حدائق قدس در انبشار است و انوار تائید از افق  
 ملکوت پر تو افشان است بحر الطافت که پر موج  
 و موج احسان است که رو باوج هست تجذبات  
 رحمن است که پر تو بخشای افان جهان هست و فیض

بخشایش

بخشایش بزدانست که از سیاح رحمت در تبرین است  
 نغمه و رفا، ظیور است که حیرت بخش عقل و شعور است  
 بوی خوش ریاض حدیقه معانی است که میجی قلوب  
 ربانیت و منقح دلهای رحمانی پس ای یاران  
 بزدان شکر کنید که این ابواب بمنجوست و این گن  
 مشروح قسم ببالقدم که الیوم ثبوت در سوخ به  
 عهد و پیمان الهی مغناطیس کتل خیر است و جاذب  
 جمیع کالات روح نائید است و طهور ترحید  
 عنقریب کرد باد شبهات جمیع جهات را احاطه نماید و  
 زلزله آتزل بر عهد و میثاق نفوس را رجه آورد و اقتتان  
 و امتحان سته شداد انارش ظاهر کردد اشیا از خطبه  
 منقعر شود و ریج سموم نقص میثاقی ستم ای یاران



۳۳۷  
تمتک بعد حکم مستحکم نماید عبدالبهاء عجل

هو الله

ای پریشان آن روی تابان صد هزار سگدرد بهر دنیا  
که هدم عاشقان روی جانان کشتی و کوی و صوا و دریا  
طی نمودی تا بقعه مبارکه نور رسیدی و جان حرم کبریا  
طواف نمودی و بموہبت سقایۃ الحاج و المسجد اکرام  
فانزندی اینست فضل عظیم و لطف جلیل و البهائم  
علیکم سع

هو الله

ای آشفته سوی دوست اگر چه در بادیه حرمان مدتی  
سگرشته و سگرزدان شدی ولی شکر که در نهایت سیر  
سیاحت بآستان حضرت <sup>یزدان</sup> ده سلامت پی بردی و  
سرعبتہ مقدسه گذارشتی و نعره یا بهاء الاهی بلند

نمودی و باب دیده و سرشک چشم گریان کلهای بو  
 رحمن را آبدادی و البه آ، عیگ ع ع

هو الله

ای مستند الهی در جهان جمیع مردمان پریشان  
 اما هر یک پریشان چیزی یکی پریشان دلبر است  
 و دیگری پریشان مال و منال بی پایان و دیگری پریشان  
 شهر و ری جهان و دیگری پریشان گلستان و بوستان  
 اکم الله تو پریشان اینمانی که تیر افاقت و ساقی از  
 جو بیاری کشتی که چشمهٔ حیوان ع ع

هو الله

ای بی سرو سامان دوست صد پادیهٔ پیودی تا  
 از پایندهٔ وصل پیودی و سرورخ و موی باستان

دایره بوی سودی تو کو بی سبقت برودی وقت  
 باز نمودی و سبب بدوش شدی و در کتب این  
 می فرمودی که بقعه مبارکه راسته ای نمودی و در حوال  
 جان حرم و مشعره تمام غنیم طواف کردی خوشحال  
 خوشحال الخ ع ع ذریعاً هو الله  
 ای متوجه ای الله ببقعه مبارکه فارسی و در شام  
 حضرت کبریا حاضر شدی و بشرف طواف مطاف  
 ملا اعلیٰ فاکر شتی ای دیده تو روشن ای قلب تو  
 گزار و کلمه حدیقه تقدیس تسبیح نمودی و گزار  
 احدیت را آبیاری کردی پس بنیای رب قدیم در حوا  
 و در یادها و طرف جو یا مشغول شو غ ۱۴۱۳  
 ۱۳۱۳

هو الله

ای ذریعاً

۳۵  
ای ذبیح بقربانکجا عشق در هزار شهر میدان خون ریخته جان

رایگان بدادند و عدد قصور خود هستند که چنانچه باید و

شاید جان نباختند تو بر دمی جا خشتانی کن و در بهری

خسته تیر بر بانی تا صد هزار جان شاد جانان نمائی و

لحظه شهید راه یزدان کردی در درگاه احدیت زانتر

شدی و از کاس عنایت نوشیدی و بنفحات هدیه

تبعه مبارکه مشام مطهر نمودی وغبهارستان آفریدی

منو کردی و با اینکست طرانه و نثر توانی و وجد و شوق

جذب کلزار و گلشن وادی بر دستش را آبیاری نمودی صد

هزار شکر نما صد هزار حمد مع

هوانند

ای کل رخ به ایمن ای ربی الاعلای من

او  
فاکه  
خبر

۳۴۱  
ای سدره سنیای من جانم فدای روی تو

ای دلبر لبتاز من ای مهدم و مهر از من

این ناله و افغان من از حسرت این کوی تو

این در کمت قبله من است بر خاک ره قبله من است

در طور حق شعله من است روی دلم زانسوی تو

دلها زخم شرمزده است جانها ز درد افسرده است

از فرقت آزرده است روح مسجاوی تو

اناق عنبر بار شد مشک خطا ایتا شد

چون بگمت کلزار شد یک شمه از لبوی تو

ما را زخم دل ریش بین بیکانه از مهر خویش بین

بنگر اسیر خویش بین در صفت کیسوی تو

کز چه پریشان خاطر م در جمع یاران غاصم

آواز

فاکر است

خ بدل

ایجان بسویت ناظم	کو آن رخ دلجوی تو
این چشم گریزم به بین	این قدب برانیم به بین
این آه سوزانم به بین	در حسرت یکموی تو
این فاک درگاهت بها	این نشئه آبت بها
اندرت و تابت بها	یک قطره از جوی تو

ع ع

هو الله

ای هوش یارین سالهای چند در با من مستمند  
 مگر شنه کیره و صحر او گشته دشت و دریا بودی  
 و لب نشنه چشمه حیات و پر زنده باد شبات کشتی  
 تابعین سینه بری بردی و از باده الت مرست کردی  
 و از نیست دهرت کشتی حال کفید حی از صهبای

محبت الله بدست گیر و برزندان می پرست صلوات  
و بگو تا نهند کماشته دشت و بیابانید وقت <sup>است</sup> <sub>دست</sub>

این هنگام حصول است این بدان اصل است  
این آسوده شو آسوده شو وقت پریشانی گذشت

ایام نادانی گذشت دشت و بیابانی گذشت آسوده  
شو آسوده شو شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت

در صبرم مقصود کل شاد قدم ماد علم میرم  
آسوده شو آسوده شو حال وقت آن است که درگاه

اهدیت را لیا و پناه کنیم و بیدار و پیرانند که دریم  
در جهان شوروی تا کنیم و خشن و شوری تا پیرانیم

ای مونس امیدوارم که اینس آن دایرنازین بود  
و علبیس آن یار دلنشین ای مونس تنگتر حضرت

اصدیت را که در استان مقدس وارد و روی رانچان  
 در کوشش برانوار و موی را بعبار در شش کبار نمود  
 و طوف کنان و کریان و نالان و سوزان اشعار آید  
 خندی و چشم یاران را از سر شکات ریزان چون آب  
 نمودی و کوز را حول بقعه مبارکه را با شکستیده و  
 آب جو بیار تسقیه کردی و حول مطاف بلا اعیان طواف  
 نمودی از فضل الهی استعدای ما ایم که یکا گرفتار حق  
 کردی و سر مست جام شراب او تا سبب شوی آن  
 جمع پریشان را جمع نمائی و آن بی سر و سامان را سر  
 سامانی دهی و البه آه علیک سع

اجزای الهی علیه السلام است الهی  
 هو الله

و الله

اللهم یا الهی ایتهل الی ملکوت تقدیک و جبروت تجیدک



مقرا بجزيراتي العظمى ومقرنا بخطيبنا الى الكبرى فاضعا  
 فاشعنا متصدعا لسلطانك العاهرة على الاشياء منزعا  
 الى عظمة جبروتك الطامحة على عالم الانشاء ان توبه  
 وتشهد ان كان بيت دينك المبين وصرطك المستقيم  
 وطريقك المثلى بين الورى وتشدد ظهور اجابك  
 على امرت الكريم وبنك العظيم ياربى الاعلى وتعالى  
 كلمتك العليا ومنتشرفات قدمك بين الارباب و  
 تظهر شريعتك النوراء وملكك البيضا بين الملأ  
 اى رب قد وهن العظم من اجابك باشداد البنا  
 والضراء وضاق عليهم الارض برحبها وشدت  
 عليهم الازمة من كل الانحاء واحاطت زواجر البنا  
 وكاد ينقطع الرجاء اى رب لا تأخذهم باعمالهم

بى هواته اجابى الى عليهم بينا الله اعلم

٣٤٤  
وغفلة الجهلاء وضيان البلاد وشتاق الزنماء  
ونفاق البهلاء ينطقون بذكرك ويمرقون ويدعون  
ويقولون بالايعدون وفي سكراتهم يهون اى  
رب اشرح صدر القاصين بمشاهدة النور المبين و  
اشف قلوب الموقنين بكاس غنايتك الطافية  
بالماء المعين وافتح على وجههم ابواب الرخاء و  
اشرق عليهم بانوار السراء وافض عليهم بعبوث الندى  
وايدهم بلبوث الهدى حتى تصبح طيور القدس في  
تلك الرماض الغنا وتنزل اسودا حتى في تلك العنقا  
الغلبا وتعم حيطان العزبان في تلك الحياض الكبرى

ع ع

ای دوستان حضرت یحیی صد هزار بشارت از ملکوت  
 ابی در هر دقیقه آید و هزاران نجوم فیوضات از افق عنایت  
 در هر دمی بدرخشد ولی نفوس غافله را چون صخره قاسیه  
 از فیوضات الهیه نصیبی نه و توالی سختیه را از افاضات  
 علویه بهره نیست غراب و ذباب عتاب کرده و زراع  
 و زغن طوطی شکر شکن نشود پس شما که از این فیض بهره  
 نصیب برید و از این فضل عظیم سهم و فیر یافتید با  
 چون سامیان باده پرست مدیهوش و سر مست شده و این  
 جام الهی را بدست گرفته طالبان عهد الست را صهبائی  
 الهی بنوشانید و مشتاقان جمال رحمن را از ملاحمت و صبا  
 وجه قدیم خبر دهید تا هر یک بیدیده بصیرت نظر نمایند  
 که جمال یوسف الهی در عصر بزوانی چنان جلوه نموده که رو

بارار صد هزار یوسف کنگانی در شکسته و چنان رخی  
 برافروخته که دلوله در شهر بنداخته و علم فتنه در قطب آفاق  
 برافروخته ای دوستان الهی افسردگان در جزعند  
 و پرمردگان در فرغ مقصدشان اینست که بخردت  
 جمودت خویش ایامی بسر بر بند و اوقاتی بگذرانند و این کور  
 عظیم و دور کریم را بی نور مبین بدانند تعالی هم و تبار هم شاخ

هو الله

از نابت نابت سحاب حمت سایه بر سر افکنده و  
 ازوار فیض عظم بر شرق و غرب تابیده علم بیایق  
 مرتفع شده و حرارت شمس عهد الست تابیده و  
 محمودان هنوز چون تلخ برودت خویش مبلالمانده بگو  
 ای محمود تا چند منجمی و تابع او ادم نفس محجوب انوا

۳۴۹  
آفتاب سبحان و مومستور نماید فرخ مشعب از بحر عظیم  
بترتبت ممنوع از قبضان نگردد اگر ابصار منور است  
انوار شتر است و اگر مشامها باز است آفاق از  
نفحات قدس معطر است و اگر نفوس کور و کرامت  
البتی ثمر است چه که نرگوم از شمیم عبیر مجرور است  
و کفیف از مشاهده نور لطیف محجوب و البهائم عاکل  
ثابت راسخ علی میشتاق اند ع ع

هواست

ای محزون دلخون از حوادث وارده و اجبار نازل جمیع  
اهل سراق عزت در دریای خزان مستغرق گشتند و در طوفان  
ماتم و اندوه بی پایان بشتکت چشمی نماند مگر آنکه بر مصیبت  
تو کمر بست و دلی نماند مگر آنکه بر خون کردید آه های زاری

بدید شد و ناله و فغان اوچ گرفت این بعد پرسش  
 نمود که چه واقعه واقع و چه قضیه چون تمام واقع حادث  
 که سبب این سوز و گداز است و علت این حسرت  
 و حرقت و درقت و تب و تاب بنوع جواب دادند که  
 یکانه فرزندان بنده مستمند خلع ثیاب نمود و بیست  
 رب الارباب شتافت از تنگنای امکان خلاص شد  
 و بلا مکان بر پرید از تن نیز ارشد و بجهان جان و بد  
 و بحضرت جانان رسید اگر چه برای آن مرغ هبشی  
 آزادی از قفس بود و نجات از هوی و هوس قشر بود  
 که بجز شتافت ذره بود با وج آفتاب بتاخت  
 بنشانی بود بو شاق محبوب آفاق راه یافت و آن  
 پدر خربین را قرین ماتم شدید نمود و آن مادر کیمین را

جانان  
 ۱۰۰

همدم آه و حنین کرد آن پیک الواح الهی را از پابند آ  
 و آن قاصد صحرائی چون کده با می اسم غنیم را با آب حیرت  
 بسوخت و شعله ناره حرقت در قلبش چون علم بر  
 افراخت و آبی وحید او بود و در دانه فریادش دریش  
 حقیقی بود و زنی صمیمی ایما ال آن پیر سالخورده کجوت  
 کشت و ناله آن مادر افسرده چه قدر بلند شد این را  
 بگفتند و از سرشک چشم بسی در دانه سفتند و ناله نمود  
 و فغان کردند و حسرت و افسوس خوردند و دین مصیبت  
 با تو همدم و هم از گشتند و چون آه و حنین <sup>از</sup> داین گشت  
 این عبد گفت که آن پیر دانا در کجیل با آه و مصیبت  
 طاقت فرسا جوان و برناست و چون صغیر بر تو  
 و توانا چه که بپزاید و ناماست و واقف بر ذوال دنیا

۳۵۱  
 ۱۰۰  
 ۱۰۰

هر پرینده و جنبنده از پرواز و حرکت بازماند و هر  
 نفس آهین بقین در هم شکند و مرغ پرواز کند  
 در این صورت کثرت زمن طویل یا مختصر راجه ناشیری  
 و امروز و فردا راجه تفاوت و توئیری عینا مخصوص  
 که مصیبت کبری و رزیه عظمی عظمی بجهت مصائب و  
 زرا یا ننگدشته و بالاحسن من و تو به حال شدیم و  
 بیک صفت و سمت موسوم و مشهور الاحوال غنچه  
 مخور رفیق و به حال منی و انیس و قرین ماه و سال  
 آنچه حق بجهت من خواست بجهت تو خواست هم نصیب  
 و شریک و سهیم و بر خداوند عظیم متوکل و بدرگاه  
 اوستخیر از قضا و اتفاق سلمان فارسی که در روز  
 اهل بیت شمرده شد و از هر قبیلی آزاده یک طفل و



داشت و یک نور دیده بی مثل و فرید یگانه فرزند را  
 گاهی رهن خویشنان بجهت آبادر می نمود و گاهی تنهاد  
 بیگس میکذاشت و سیر و سفر میکرد که بی حجاز بود که  
 بمن که مداین بود که در بیابان عثمان و جبال نجد  
 دشت پرمخ عاقبت آن طفل یگانه اش در زانوش  
 در بستر فاک بخت و آن دردانه اش بالماں ابل  
 یدقضا بسفت ولی نه گریان شد نه سوزان نه آه  
 پنهان بر آورد و نه داغ نمایان عیان نمود نه زاری  
 و نغان نمود و نه بیقراری و ماتم بی پایان راضی بقضا  
 شد و تسلیم و رضا نمود عاقبت اگر چه دریه جبان  
 نداشت ولی چه قدر زاده عنصه روحانی گذاشت  
 جمع غفیری از عنصه جان و دل او تولد نمودند و از

زاده آب و گل بیشتر سبب عزت قدیه از گذشته پس تو  
 نیز غم مخور و گریه و مویه مکن صد پسر اگر بخواهی من تقدیم  
 و پیشکش تو میکنم که هر یک پسر روانی تو باشند و  
 سلاله عنصر ربانی سلاله بی زحمتی گردند و اولاد بی <sup>نقعی</sup>  
 بجان تو که بجان و دل در خدمت بگوشند و بدو آبا  
 نفروشد تو بطلب نامن تقدیم نمایم غصه مخور غم  
 خوار تو من هستم جریح منما همدم تو من هستم اشک  
 فیرز مهربان عزیز تو من هستم از فضل جمال قدم  
 امیدوارم که تنی پای و سکون بجویی و راحت  
 بینی و راضی بقتضای شوی و در مصیبت و بلا ایمن

همدم و مهربان کردی ع ع

مناجات در مصیبت کبری و زریه عظمی شهادت شهید  
 خمس ارض تربیت حضرت آقا میرزا غلامرضا شهنشاهی  
 حاجی صادق حضرت استاد غلام حضرت آقا  
 محمد علی حضرت استاد محمد حسن روحی ام القداء  
 مرقوم گشته اللهم الختمی بهم یا ارحم الراحمین حضرت  
 ارضان سدره مبارکه جناب الامیر ابا عبدیه یا الله یا

والتد

ایها الفرح الکریم من السدره الرحمانیه قد قصت  
 وشهور بل مضت احباب ددهور وما ارسلت الیک  
 قمیصا مع البشیر برید عنایه ربک العفور بالتد  
 ان القلب لفی شجن وان الجسد لفی حزن وان  
 الروح لفی اسف وان القلب لفی اسف وان

الأتساءل في زفرات واثق العين لفي خبرات و  
 ان الأفتدة لفي حسرات من ظلم اورت النظر من  
 ذئاب ضارية وكواب عقورة ساطية على اجزاء الله  
 والمناء واوداء الله وحناء حبه قد هموا يوم الود  
 وصاوا كما يصول الدب الشقور ولدعوا ندعة الحية  
 الرقطاء وعبثوا باحتباء الله كأنذب الكاسر جبال  
 شمال الغبراء تالذ ان عين حوريات اللبس فاضت  
 بالدموع في غرفات الفروس وارتفعت منهن  
 اصوات الرثاء وحنين البكاء كالامرنة الشكراء  
 وخبثت قلوب الملأ الأنا وناح وصاح ثم ندبهم  
 ابن سكوت الأبهى يا سفا على احتباء الله ويا حرة  
 يا شقيا بما يتكبر حرمته الله وفكروا بالمناء الله

واقترسوا الخيام لئلا يمتد وسجنوهم في الكهنة مظلة وبيداء  
 وسننهم بعذاب اليم من سباط ومقارع من حديد  
 ملساء ثم اخرجوهم وقطعوهم اربا اربا وجموا عليهم  
 سيوف وسهلم ورياح وسمان وسواطير وظبا  
 وجعلوهم منقعة المفاصل والجوارح والاعضاء و  
 حرقوهم بنار البغضاء واضرموا عليهم نيران العدم  
 الكبرى واعدوهم في لبيب نار تلظى اى ربنا  
 سمع منهم التخب في السجن الاليم ولا سعد منهم  
 الحزين تحت مقارع من حديد ولا روى منهم الا  
 تحت سيوف كل جبار عنيد ولا ارتفع منهم <sup>الصفح</sup>  
 في اوجج النار شديد رضاء بقضائك وتليما  
 لرادك واتخذ ابا الى ملكوتك واشتعالا بنار

محبتك وشوق القائك اي رب لما اخرجهم  
 من السجن تحت السلاسل والانغلاق في الاثاق  
 وفي ارجلهم الكبول وشاهدوا الجموع حسابة الشر  
 صائلة سالية بهام وسمان ونصال ونطبات  
 وسيف سلوان طمخت قلوبهم بالسرور وامتلئت  
 روقا وريانا وجور وناجوا لبسائهم وجنائهم  
 اي رب انك كبريا اعمت علينا هذه الموهبة الكبريا  
 واكلمت علينا عظيمك العظمي وشرفتنا بهذا الفوز  
 العظيم واهرقت دمانا في سبيل محبتك يا ربنا  
 الكريم اي رب ان الارواح مستبشرة بالقسود  
 اليك والقلوب طامحة بالسرور للوفود عليك  
 والصدور مفرجة للوضور بين يديك فاقبل منا